



فابل در ادبیات فارسی

(قسمت دوازدهم)

کریلوف و فابل روسی

اکنون میرسیم به فابل در روسیه. چنانکه مذکور افتاد، روسیه دارای فابل نویس مشهوری است بنام کریلوف و در این قسمت گفتارمان، که آخرین قسمت مقاله است، باختصار بشرح حال و کار این فابل ساز روسی خواهیم پرداخت.

در قسمت اول این مقاله که «فابل در ادبیات فارسی» عنوان دارد و در شماره اول مجله «گوهر» (شماره بهمن ۱۳۵۱) بچاپ رسیده است، در شرحی که برسم مقدمه آورده شده است، دیدیم که این فابل ساز روسی موسوم به کریلوف در موقعی که دبیر کل اسبق سازمان ملل متحد موسوم به هاموشواک سرژدی، در ضمن مسافرت با فریقا، در طیاره آتش گرفت و سوخت و بنا شد برای او جایزین انتخاب شود گروهی از کشورهای کمونیستی اصرار داشتند که سه نفر را برای آن شغل و مقام انتخاب نمایند و از همان ایام بچنین ریاستی که سرانجام از قوه بغفل نیامد عنوان «ترویکا» داده شد و «ترویکا» اسمی است که در روسیه به ارباب‌های سیاسی میدهند. این گفتگوها دانه پیدا کرد و حتی در روز ۲۶ سپتامبر همان سال، گندی، رئیس فقید جمهوری امریکا، در مجمع عمومی سازمان ملل متحد نطق مهمی ایراد نمود مبنی بر اینکه هیچگاه سه‌رأس آسیبی که دیک «ترویکا» می‌بندند بیشتر از یک راننده ندارد و اگر سه راننده داشته باشد بیم آن میرود که هر راننده‌ای بخواهد از راه رابسوی دیگری سوق دهد. و در همان مقاله دیدیم که سرانجام یکی از فابل‌های همین کریلوف مشکل را حل کرد و سازمان ملل متحد توانست تنها یک نفر رئیس و مدیر داشته باشد و اکنون می‌خواهیم این فابل نویس روسی را قدری بیشتر بخوانندگان

* آقا، استاد سید محمدعلی جمالزاده از نویسندگان دانشمند و صاحب‌نظر معاصر.

«گوهر» معرفی نمائیم.

کریلوف، در ادبیات روسیه مقام رفیعی پیدا کرده است و این ادبیات هر چند از حیث زمان و تاریخ (بامقایسه با ادبیات ممالکی از قبیل چین و هند و ایران و یونان و روم) گذشته دور و درازی ندارد اما شکی نیست که امروز از جمله ادبیات درجه اول در دنیا بشمار میرود و در میان زبانهای اسلاوی که مردم چندین مملکت بدان تکلم میکنند، زبان روسی چنان بنظر میرسد که آینده بسیار درخشانی خواهد داشت و حتی همین اکنون نیز دارای مقام شاه‌خیز گردیده است و زبان مترقی قوم زنده پویا و پرتقلا و پرتکا پوئی شده است که يك پایش در کنار دریای بالتیک و پای دیگرش در ساحل دریای سیاه قرار دارد.

ایران و روسیه

ما ایرانیان با روسیه همسایه دیوار بدیوار هستیم و هزارها کیلومتر با آن کشور و آن ملت سرحد مشترك داریم و دریای خزر که هر چند دریاچه است ولی بمناسبت وسعت و عظمتش دریا خوانده میشود میان ماست و در این دوسه قرن اخیر و بخصوص قبل از انقلاب کمونیستی که حکومت و سلطنت درید اقتدار تزارهای مستبدی بود که جهانگیری را از اصول اساسی سیاست خود میدانستند، هر روز بهانه‌ای تراشیده در مشرق و مغرب بقسمتهای شمالی خاک ایران می‌تاختند. از مطالب تزاری تلخکامیهای فراموش ناشدنی نصیب داشته‌ایم. خلاصه آنکه ولو بمنظور مصالح خودمان هم باشد، بهتر است که چنین کشور و چنین ملت را بهتر بشناسیم و بهترین راه آشنائی، شناختن روح آنانست و بهترین آئینه برای شناختن روح آنان همانا تاریخ و ادبیات و هنرهای آنان میباشد که باید روز بروز بیشتر و بهتر بشناسیم و همچنانکه آنان فعالیت چشمگیر و دامنه‌داری در راه ترویج آثار ادبی و تاریخی ما مبذول میدارند ما نیز البته نباید بنشینیم و تماشا کنیم بلکه باید بازبان و تاریخ و ادبیات و آثار علمی و هنری آنان آشنائی روزافزون بیابیم تا بدانیم که چه نوع مردمی هستند و چگونه فکر میکنند و دانسته و یا ندانسته بجانب چه مقصود و هدف و سرنوشتی رهسپار هستند. آیا هموطنان ما میدانند که تاریخ روشن و یا تاریک و روشن این قوم (قوم روس) در حقیقت از هزار و صد سال تجاوز نمیکند، یعنی مقارن با زمانی آغاز میگردد که در سرزمین ماسلاطین سامانی به سلطنت میرسیدند؟ آیا ما خبر داریم که پیش از آن زمان، هنوز طوایف و ایلات اسلاو (اجداد روسهای امروزی) که در نواحی شمالی قسمتی از خاک کنونی روسیه زیست میکردند دارای وحدت و جامعیتی نشده بودند که بتوان عنوان حکومت و سلطنت بدان داد؟ آیا مردم کشور ما میدانند که بشهادت تاریخ، افرادی از قوم جنگاور و متهور و رشیدی بنام نورمان‌ها (بمعنی مردم سرزمین شمالی) که از نواحی اسکاندیناوی به خاک آن مردم

اسلاونام وارد شدند، بر استقامت آنان غالب آمدند و کم کم در آنجا اولین بار تاسیس سلطنت کردند و هفت قرن و نیم در آنجا سلطنت حکمفرمایی کردند و در حقیقت بانی روسیه امروزی گردیدند؟ مردمی که در آن ایام در نواحی شمالی سرزمینی که امروز بنام روسیه خوانده میشود زندگی میکردند، قومی بودند بنام فینی (فنلاندیهای امروز از آن ملت هستند) و آنان این نورمانها را با اسم «روس» میخواندند یعنی «پاروزنها» (کسانی که در روی آب با کشتی و قایق و پارو سروکار دارند) و اسم «روس» از همانجا آمده و نام مردم این سرزمین و ساکنان آن شده است.

نورمانهای پاروزن

تاریخ قوم نورمان خود بسیار شنیدنی است و گاهی با فسانه شباهت پیدا میکند. آنچه جنبه تاریخی دارد و بحقیقت مقرون این است که آنان از مردم اسکاندیناوی و علی الخصوص از ساکنان دانمارک و نروژ بوده اند و با اسمی «وارنگ» (بازاء مکسور) و «روس» خوانده میشدند و رغبتی بناخت و تا در اطراف خود از جانب مشرق و مغرب میداشته اند و با کشتیها و سفینه های بادی بزرگ خود که نمونه هائی از آن در موزه های بحری ممالک اسکاندیناوی هنوز باقی است، با طرف میتاخته اند و گذشته از استیلا بر خاک که بعدها با اسم آنها روسیه خوانده شد، از طرف مغرب از دریاها گذشته، در قسمت سواحل غربی خاک فرانسه بر خاک که امروز هم با بنام آنها «نورماندی» خوانده میشود دست یافتند و از آنجا در سال ۱۰۶۶ میلادی به انگلستان هجوم بردند و بر آن سرزمین تسلط یافتند و مدت دور و درازی در آنجا سلطنت کردند و عجیب تر آنکه هنگامی که طایفه گوتها از نژاد جرمنی در قرن پنجم میلادی (در سال ۴۱۰ میلادی) بر خاک امپراطوری روم (ایتالیا) دست یافتند و سلطنت امپراطورهای روم را منقرض ساختند و سپس ضعف و سستی یافتند و مردم روم آنان را از خاک خود بیرون ریختند، همین نورمانها با کشتیهای خود بقصد رها ساختن گوتها از قهر و انتقام رومیها خود را با کشتیهای خود بسواحل غربی روم رسانیدند و باقی ماندگان گوتها را مستخلص ساختند. از آنهم عجیب تر آنکه گاهی شنیده میشود که همین نورمانها توانسته بودند خود را از راه دریا بسواحل شرقی امریکاهم (قرنها قبل از کریستف کلمب) برسانند. بحث در صدق و کذب این مطلب از موضوع ما خارج و همینقدر است که همین قوم منهور و جهانگیر مؤسس سلطنت در خاک روسیه شدند. این نورمانهائی که از طرف شمال غربی سرزمینی که بعدها با اسم آنها «روسیه» خوانده شد، در تحت فرماندهی شخصی بنام «روریک» وارد آن خاک گردیدند و استقامت مردم آنجا در هر شکست و اولین بار در آنجا سلطنتی آغاز نهادند که بنام سلسله «روریک» از سال ۸۶۲ تا سال ۱۶۱۳ میلادی

(یعنی ۷۵۰ سال) ادامه یافت. پایتخت این پادشاهان، در ابتدا شهری بود در نزدیکی شهری که بعدها بنام پترزبورگ بوجود آمد (شهری که امروز لنینگراد خوانده میشود) و نووگورود نام داشت (یعنی شهرنو) ولی همینکه این قوم بمرور ایام دامنه حکمفرمائی خود را توسعه دادند و بر قسمتهای جنوبی هم دست یافتند، شهر «کی‌یو» را در شمال دریای سیاه مرکز حکمرانی خود قرار دادند و یک تن از بزرگانشان با اتباع خود، از راه دریای سیاه خود را به قسطنطنیه (استانبول) رسانیدند و بعضی از مورخین، همین هجوم بحری را آغاز سیاست بحری روسیه در قصد و عزیمت آنها بمنظور دست یافتن به بوغازهای بوسفور و اردانل و دریاهائی که آب گرم دارند و در زمستان آبشان یخ نمی‌بندد و مانع رفت و آمد بحریه نمیگردد دانسته‌اند. یک تن از جانشینان روریک، در سال ۹۸۸ میلادی، بدین مسیح در آمد و از آن پس دین مسیحی در خاک روسیه (گاهی بزور و اجبار) شیوع روزافزون یافت و روسیه با ممالک اروپائی آشنائی بیشتر پیدا کرد و با آنان دارای روابط و مناسبات گوناگون گردید. داستان مسیحی شدن روسها هم خود شنیدنی است و چکیده آن چنین است:

مسیحی شدن روسها و خط و سواد آنان

در حوالی سال ۸۵۰ میلادی، یک تن از کشیشهای مسیحی موسوم به سیری یلوس^۱، تولد در شهر یونانی تسابونیک که سال وفاتش را ۸۶۹ در شهر رم نوشته‌اند و به رسالت و هدایت قوم اسلاو مأمور بود و در آغاز امر برسم رسالت نزد قوم خزر (در سواحل دریای خزر) رفته بود و بانی ترویج مذهب مسیح در روسیه شناخته شده است. این کشیش اول کسی است که تورات و بعضی کتابهای دعا و عبادت مذهبی مسیحی را بزبان اسلاوی برگردانید و لهذا در حقیقت میتوان او را مؤسس ادبیات اسلاوی دانست. در آغاز امر اسلاوها خود دارای خطی بودند بنام «گلاگولیجا» که تا اوایل قرن دوازدهم میلادی هم باز آثاری از آن در میان قوم بلغار (که آنها نیز مانند روسها از اقوام اسلاوی هستند) بوجود آمده است و حتی هنوز هم امروز در بعضی از گروههای مذهبی در سرزمین دالماسی (در سواحل دریای آدریاتیک در کشور یوگوسلاوی) گاهی مورد استعمال قرار میگیرد. این خط بدو نوع نوشته میشود. یکی خطی بود بادوایر بسیار (مانند خط نستعلیق خودمان) که در بین قوم بلغار مستعمل بود و دیگری ذوالزوایای یعنی بازوایای بسیار (مانند خط نسخ و مخصوصاً کوفی) که در نواحی کرواسی (در خاک یوگوسلاوی امروز) که مردمش از اقوام اسلاو بودند مورد استعمال قرار میگرفت. خط موسوم به خط سیریلی (یا کیریلی) که سیریل (یا کیریل) ترجمه تورات و آثار دیگر خود را با آن خط نوشت و بنام او شهرت یافت ولی اختراع او نبود، خطی بود که در ولایتهای شبه جزیره بالکان و در میان اقوام اسلاوی آن صفحات متداول بود و آثار ادبی روسها تا زمان پطرگبیر با آن خط و القبا نوشته شده است

ولی پتر کبیر (۱۶۸۲ - ۱۷۲۵) از سلسله سلاطین رومانوف (سلسله‌ای که پس از انقراض روریک‌ها به سلطنت رسیدند)^۲ القبا‌ی سیریلی را اصلاح کرد و خط سیریلی را که تا آن زمان در حقیقت خط مذهبی بقلم میرفت خط ملی و عمومی روسیه ساخت و از این راه به فرهنگ و تمدن ممالک خود خدمتی بسزا انجام داد. پس از انقلاب بزرگ سال ۱۹۱۷ میلادی که میتوان آنرا انقلاب کمونیستی نام داد، اصلاحاتی در آن خط بعمل آمد. مثلاً پنج حرف از سی و شش حرف آنرا حذف کردند که لازم بنظر نمی‌آمد و از قرار معلوم هنوز هم باز با اصلاح احتیاج دارد چون با آن خط (مانند خط خود ما ایرانیان) نوشتن اسامی و اعلام بیگانه بی‌اشکال نیست.

یکی از پادشاهان دودمان روریک، در سال ۹۸۸ میلادی، بدین مسیح درآمد و از آن پس زمینه برای ترقی و تمدن بیشتر حاضر گردید چنانکه بزودی در دوره سلطنت پادشاه دیگری از همان دودمان، مجموعه قوانین تدوین گردید که بنام «روسکایا پراودا» (مجموعه حقوق روسی) خوانده میشود. اما رفته رفته در نتیجه اختلافات داخلی و کشمکشهایی که بین بزرگان و شاهزادگان روریک تواریا گردید، ضعف و سستی در هر کجا ظاهر گردید، چنانکه شهر «کی‌یو» که مرکز حکمفرمایی بود اعتبار خود را از دست داد و شهر دیگری با اسم «سوسیال» و سپس با شهر دیگری بنام «ولادیمیر» پایتخت گردید و سرانجام ضعف داخلی به مغولان فرصت داد تا بر آن خاک تاخته آنچه را بر سر سرما ایرانیان آوردند بر سر مردم روسیه بیاورند. مغولان، پس از آنکه استقامت شجاعانه روسها را درهم شکستند، در قرن سیزدهم میلادی، بر روسیه تسلط یافتند و بنام «اردوی طلائی» سلطنتی در آن سرزمین بوجود آوردند که متجاوز از ۲۵ سال در قسمت‌های مهمی از روسیه و علی‌الخصوص در قسمت‌های جنوبی بقهر و غلبه هر چه تمامتر سلطنت و حکمرانی مستبده را کردند و سرانجام در سال ۱۴۸۰ میلادی مغلوب و مغتور شدند و کشور روس و مردم روسیه توانستند از نطفه‌ی با آزادی بکشند. رفتار مغولان با مردم روسیه از حیث تحقیر و اهانت و قساوت دست کمی از رفتارشان با ما ایرانیان نداشت و حتی شاید از پاره‌ای جهات شدیدتر هم بوده است، چنانکه در تاریخ میخوانیم رؤسای مغول، دختران اعیان زاده و شاهزاده را پیاده در جلو اسبان خود انداخته بزور شلاق فرسنگها بجلو میدواند و اندک و اندک و طبع و حتی تیمار حیوانات خود را از آنان میخواسته‌اند، عاقبت همین شاهزادگان و امرای روریکی با شجاعت و رشادتی که شرح آن در تواریخ مسطور است، خاک روسیه را از وجود مغول پرداختند و توانستند چیزی که هست در نتیجه آن همه زرد خورد و قبول اهانت و باجگذاری و اطاعت، نیروی روحی آنان درهم شکسته بود و تاب توانائی و استقامت در مقابل حوادث نداشتند و عاقبت پس از ۱۳۰ سال که بطریق کجدار و مریز سلطنتی داشتند منقرض گردیدند (در سال ۱۶۱۳ میلادی) و دودمان دیگری بنام رومانوف زمام سلطنت روسیه را بدست گرفت که آخرین آنها بنام نیکلای، در موقع انقلاب کبیر که ونیستی (۱۹۱۸ میلادی)، متولوع و مقتول گردید.

میرسم بعضی از خوانندگان از خود پرسند که جایی که عنوان این مقاله «فابل در ادبیات فارسی» است صاحب مقاله چرا ما را قرن‌ها بدنبال خود بدینطرف و بدان طرف میکشد و از آنهمه اقوام رنگارنگ داستانها حکایت میکند و پای روریک‌ها و اسلاوها و مغولان را بسپان میکشد و از زبانها و خطهای غریب و عجیب مانند خط «گلاگولیجا» و «سیریلی» داستانسرایی میکند؟؟ در جواب همینقدر میتوان گفت که چون دنباله سخن درباره فابل بدروسید و فابل نویسنده مشهور روسی کریلوف رسید، موقع مناسب بنظر رسید که قبل از بحث در ادبیات روسی، با کشور روس و مردم روس و فرهنگ کشوری که با ما همسایه دیوار بدیوار است و قرن‌ها با ما روابط و مناسبات گوناگون پیدا کرده است و بلاشک در آینده هم روابط بسیار وسیعتری خواهد داشت، قدری بیشتر آشنا بشویم تا بتوانیم روح ادبیات آنها را بهتر و عمیق‌تر بفهمیم و بجا آوریم و اینک میرسیم بفصل ادبیات که فابل هم شعبه‌ای از آن بشمار میرود.

ژنو - ۲۳ آبانماه ۱۳۵۳

۱- باید دانست که این نورمانها خود را «وارگ» (بازاء مکسور) مینخواندند که تا این و تابع و همراه معنی میدهد.

۲- البته «تاخت و تاز» با مهاجمین کشتی سوار زیاد مناسب بنظر نمی آید ولی نورمان‌ها، هم قصد و منظورشان تاخت و تاز بود و هم اسبان خود را با کشتی همراه میداشتند.

۳ - Kiew

۴ - «کیریلوس» به تلفظ روسی آلمانی.

۵ - پس از روریک‌ها سلطنت در روسیه بخاندان رومانوف رسید (در سال ۱۳۸۰ میلادی).

روش مردم عاقل

چو در دسر رسدش، مردمان دژم گردند
بسر بریدن او، دوستان خرم گردند
عسجدی، قرن پنجم هجری

چرا نه مردم عاقل چنان بود که بعمر
چنان نباید گشتن که گرسرش ببرند